

پنج اثر
صدر مائوتسه دون



اداره انتشارات زبانهای خارجی

پکن ۱۹۷۲

پرولتاریای جهان متحد شوید

تکثیر از هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

توضیح ناشر

ترجمه فارسی " پنج اثر مائوتسه دون منطبق است به متن چینی
که از طرف اداره نشرات " مردم " در دسامبر سال ۱۹۶۷ در پکن
منتشر شده است .

طبع و نشر جمهوری توده ای چین

فهرست

- ۱- بخلق خدمت کنید!
- ۲- بیاد " بسیون "
- ۳- " یوگون پیرمردی که کوه را از جا میکند .
- ۴- درباره اصلاح نظریات نادرست در حزب
درباره روحیه نظامیگری
درباره دموکراسی افراطی
درباره نظرات غیر تشکیلاتی
درباره تساوگری مطلق
درباره سوپژکتیویسم
درباره روحیه یاغیگری
درباره بقایای پوچیسم
- ۵ - علیه لیبرالیسم

بخلق خدمت کنید

(۸ سپتامبر ۱۹۴۴)

حزب کمونیست ما و همچنین ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید که تحت رهبری حزب کمونیست قرار دارند ، همگی گردانهای انقلابند . این گردانهای ما کاملاً وقف امر آزادی خلق اند و تماماً در جهت منافع خلق کار میکنند .

رفیق جان سی ده (۱) یکی از رزمندگان این گردانها بود .

مرگ انسان حتمی است ولی همه مرگ دارای ارزش مساوی نیستند. نویسنده باستانی چین سی ما چیان مینوسد : "همه کس میمیرد ، ولی مرگ یکی ممکن است سنگینتر از کوه تای و مرگ دیگری سبکتر از پر قو باشد . " (۲) مرگ بخاطر منافع خلق سنگینتر از کوه تای است ، ولی خدمت به فاشیستها و مرگ بخاطر منافع استثمارگران و ستمگران سبکتر از پر قو است .

رفیق جان سی ده جان خود را در راه منافع خلق از دست داد و مرگ او سنگینتر از کوه تای است .

ما بخلق خدمت میکنیم و از اینرو اگر نواقصی داشته باشیم ، از تذکر و انتقاد دیگران هراسی نداریم . نشان دادن نواقص ما از طرف هرکس که باشد جایز است ؛ و اگر او بر حق باشد ، ما آن نواقص را اصلاح خواهیم کرد . هرگاه پیشنهادی که او مطرح میکند بسود خلق باشد ، ما طبق آن عمل خواهیم کرد . پیشنهاد "سپاهیان کمتر ولی بهتر و دستگاه اداری ساده تر " از طرف آقای لی دین مین (۳) که کمونیست هم نیست ، مطرح گردید ؛ پیشنهادی که او مطرح کرد ، درست و بحال خلق سودمند بود ، و از اینرو بود که ما آنرا پذیرفتیم .

هرگاه ما بخاطر منافع خلق روی هر آنچه که درست است ، پافشاری کنیم و باز بخاطر منافع خلق هر آنچه را که نادرست است ، اصلاح نمائیم ، آنگاه صفوف ما حتماً رونق خواهد یافت .

ما که از نقاط مختلف کشور باینجا آمده ایم ، بخاطر هدف انقلابی مشترک گرد هم جمع گشته ایم و می‌خواهیم باتفاق اکثریت عظیم خلق چین این راه را همچنان ادامه دهیم . امروز ما رهبری پایگاه هائی با جمعیت ۹۱ میلیون نفر را در دست داریم (۴) ولی این کافی نیست ؛ ما باید پایگاه های خود را همچنان توسعه دهیم و فقط در این صورت است که خواهیم توانست به آزادی تمام ملت دست یابیم . رفقای ما در روز های سخت نباید کامیابیهای خود را از نظر دور بدارند ، بلکه باید به این صورت است که خواهیم توانست به آزادی تمام ملت دست یابیم . رفقای ما در روز های سخت نباید کامیابیهای خود را از نظر دور بدارند ، بلکه باید به آینده تابناک چشم اندازند بر جرأت و جسارت خود بیافزایند . خلق چین متحمل مصائب سختی گردیده است ؛ این وظیفه ماست که خلق چین را نجات دهیم و در این مبارزه آنچه که در نیرو داریم ، بکار بندیم. در هر جا که مبارزه هست ، قربانی نیز وجود دارد ، و مرگ امری طبیعی است . ولی ما بمنافع خلق و به رنجهای اکثریت عظیم خلق میاندیشیم ، و چنانچه جان خود را در راه امر خلق از دست دهیم ، مرگ ما مرگی ارزنده خواهد بود . مذک ما باید با تمام قوا بکوشیم تا حتی الامکان از شماره قربانیان غیر لازم کاسته شود . کادر های ما باید از یکایک سربازان مواظبت کنند ، تمام رزمندگان صفوف انقلابی باید بیکدیگر توجه کنند، یکدیگر را دوست بدارند و بهم کمک نمایند .

از این پس ، ما باید از هر کس که از میان صفوف ما بدرود حیات میگوید - خواه آسپز باشد و یا رزمنده ، در صورتیکه مثر ثمر بوده باشد - تشییع جنازه بعمل آوریم و برای او مجلس یادبودی تشکیل دهیم . این باید بصورت یک قاعده درآید. مردم را نیز باید با این متد آشنا ساخت. هرگاه کسی در ده فوت کند، باید با احترامش مجلس یادبود تشکیل داد. بدین ترتیب ما تأثر خود را بیان میکنیم و تمام خلق را متحد میسازیم .

بیاد بسیون

(۲۱ دسامبر ۱۹۳۹)

رفیق نورمن بسیون (۵) ، عضو حزب کمونیست کانادا ، بیش از پنجاه سال از عمرش میگذشت که از طرف احزاب کمونیست کانادا و امریکا به چین اعزام شد ؛ او بدون بیم از در نوردیدن هزاران کیلو متر به چین آمد تا در جنگ مقاومت ضد ژاپنی بما یاری کند . رفیق بسیون در بهاری سال گذشته به ین ان وارد شد و سپس برای کار به کوهستان او تای عزیمت نمود و متأسفانه در آنجا در حین انجام وظیفه شهید شد . این چه روحیه ایستکه یک خارجی را وا میدارد بدون هیچگونه انگیزه سود جویانه ، امر آزادی خلق چین را مربوط بخود بداند ؟ این روحیه انترناسیونالیستی ، روحیه کمونیستی است که هر کمونیست چینی باید از آن بیاموزد . لنینیسم بر آنستکه انقلاب جهانی تنها در صورتی میتواند پیروز شود که پرولتاریای کشور های سرمایه داری از مبارزه آزادیبخش خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات ، و پرولتاریای مستعمرات و نیمه مستعمرات از مبارزات آزادیبخش پرولتاریای کشور های سرمایه داری پشتیبانی کنند (۶) . رفیق بسیون این مشی لنینیستی را در عمل بکار بست . ما کمونیستهای چین نیز باید در عمل خود از این مشی پیروی کنیم . ما باید با پرولتاریای کلیه کشور های سرمایه داری متحد گردیم ، ما باید با پرولتاریای ژاپن ، بریتانیا ، ایالات متحده امریکا ، آلمان ، ایتالیا و سایر کشور های سرمایه داری متحد شویم ، زیرا این یگانه راهی است که ما از آن طریق میتوانیم امپریالیسم را از پا در آوریم و به آزادی ملت و خلق خود و ملل و خلقهای جهان دست یابیم . اینست انترناسیونالیسم ما ، انترناسیونالیسمی که ما بدانوسیله علیه ناسیونالیسم تنگ نظرانه و میهن پرستی کوتاه نظرانه مبارزه میکنیم .

روحیه رفیق بسیون ، یعنی خود را بدون کوچکترین توجهی بمنافع شخصی تماماً وقف دیگران کردن ، در حس بی نهایت عمیق وظیفه شناسی در کار و علاقه بی نهایت آتشین وی نسبت به رفقا و خلق تجلی میکرد . همه کمونیستها باید این صفات را از او بیاموزند . کم نیستند کسانیکه در کار خود احساس مسئولیت نمیکند ، کار های آسان را بعهدده میگیرند و از کار های مشکل رو میگردانند ، بارسنگین را بدوش دیگران مینهند و بار سبک را خود بر میدارند . آنها بهر کاریکه دست میزنند ، نخست بخود میاندیشند و بعد بدیگران . آنها هرگاه کار کوچکی انجام دهند ، گمان میکنند که دیگر قهرمان شده

اند و از اینکه مبدا مردم از آن بی خبر بمانند ، لاف زنی و خودستائی میکنند . آنها نسبت به رفقا و مردم نه با گرمی و محبت بلکه با سردی و بی اعتنائی و عدم دلسوزی برخورد میکنند . اینگونه افراد در واقع کمونیست نیستند ، یا لاقلاً کمونیست تمام عیار نیستند . در میان کسانیکه از جبهه باز میگردند ، وقتی صحبت از بسیون بمیان میآید ، هیچکسی نیست که از او با احترام زیاد یاد نکند و یا تحت تاثیر روحیه او قرار نگرفته باشد . دکتر بسیون در کلیه سربازان و اهالی منطقه مرزی شان سی - چاهار حه به که توسط او معالجه شده بودند ویا ناظر کار او بودند ، اثر عمیقی باقی گذاشته است . هر کمونیست باید از روحیه کمونیستی واقعی رفیق بسیون بیاموزد .

رفیق بسیون پزشک بود و طبابت را پیشه خود کرده بود و دائماً مهارت و زبردستی خود را که در بهداریهای ارتش هشتم سطح بسیار عالی داشت ، تکمیل مینمود. این نمونه برای اشخاص دمدمی مزاج که بسهولت بیشه خود را تغییر میدهند و برای کسانیکه کارهای فنی را پست و کوچک و بی آینده میشمارند ، درس بسیار خوبی است. من فقط یکبار با رفیق بسیون ملاقات کردم . او از آن پس نامه های زیادی بمن نوشت . ولی من بعلت مشغله فراوان فقط یکبار موفق شدم باو پاسخ دهم و آنهم معلوم نیست که دریافت کرده است یا نه من از در گذشت وی سخت محزون و اندوهناکم و اکنون اینکه ما همه از او یاد میکنیم ، خود گواه بی تأثیر عمیقی است که نیرو معنوی وی در ما باقی گذاشته است . ما همگی باید روحیه از خود گذشتگی و بی غرضی را از او بیاموزیم. درست با حرکت از این نقطه است که میتوان انسانی سودمند بحال مردم گشت. انسان ممکن است کم توان یا پرتوان باشد ، ولی با داشتن چنین روحیه ای میتواند انسانی بلند همت ، پاک نهاد ، خوش اخلاق و عاری از فرومایگی گردد و بحال مردم مفید واقع شود .

یوگون پیر مردی که کوه را از جا میکند

(۱۱ ژوئن ۱۹۴۵)

کنگره ما با موفقیت زیاد پایان رسید. ما در این کنگره سه کار کردیم: اول، مشی حزب را معین نمودیم: بسیج متهورانه توده ها و بسط و توسعه نیروهای خلق تا آنکه تحت رهبری حزب ما متجاوزین ژاپنی را درهم شکنند، تمام خلق کشور را آزاد کنند و یک چین دموکراتیک نوین بسازند. دوم، اساسنامه جدید حزب را تصویب کردیم. و سوم، ارگان رهبری حزب، یعنی کمیته مرکزی را انتخاب نمودیم. از این پس، وظیفه ما عبارت از این خواهد بود که کلیه اعضای حزب را بخاطر تحقق مشی حزبی رهبری کنیم. کنگره ما کنگره پیروزی، کنگره وحدت بود و نمایندگان در باره سه گزارش نظرات ارزنده ای بیان نمودند. در اینجا بسیاری از رفقا انتقاد از خود کردند و با آرزوی وحدت از طریق انتقاد از خود بوحدت رسیدند. این کنگره نمونه ای از وحدت، نمونه از انتقاد از خود و نمونه ای از دموکراسی درون حزبی است.

پس از پایان کنگره، بسیاری از رفقا به محل کار خود و به جبهه های مختلف جنگ مراجعت خواهند کرد. رفقا، شما بهر محلی که میروید، موظفید مشی کنگره را تبلیغ کنید و از طریق اعضای حزب بین توده های مردم بکار توضیحی وسیعی دست زنید.

هدف ما از تبلیغ مشی کنگره بالا بردن حس اعتماد و اطمینان سراسر حزب و همه مردم به پیروزی مسلم انقلاب است. ما ابتدا باید آگاهی سیاسی پیشاهنگ را ارتقا دهیم تا آنها بتوانند در راه نیل به پیروزی عزم خود را جزم کنند، از قربانی نهراسند، و برهنگونه مشکلی فایق آیند. ولی این هنوز کافی نیست، ما باید آگاهی سیاسی توده های وسیع مردم را نیز بالا ببریم تا آنها هم برای کسب پیروزی با جان و دل باتفاق ما در پیکار شرکت کنند. ما باید بخلق اطمینان دهیم که چین متعلق بخلق چین است نه به مرتجعین. داستانی موسوم به «یوگون پیر مردی که کوه را از جا میکند» از چین باستان در دست است که میگوید: در روز گارهای پیشین، در شمال چین، پیر مردی معروف به یوگون پیر مرد کوهستان شمال میزیسته که دو کوه بلند بنام تای هان و وان

او راه کلبه اش را بسمت جنوب مسدود کرده بودند . یوگون تصمیم گرفت باتفاق پسرانش آندو کوه را با کلنگ از جا بکند . پیر مرد دیگری بنام جی سو از دیدن آنان لب به تمسخر گشود و گفت : " زهی حماقت و نادانی! شما چند نفرهیچگاه به تنهائی قادر به کندن این دو کوه عظیم نخواهید بود." یوگون در جواب گفت : " اگر من بمیرم ، فرزندم اینکار را ادامه خواهند داد و اگر فرزندانم بمیرند ، نوه هایم خواهند بود و اینکار همینطور نسل اندر نسل دنبال خواهد شد . بله ، درست است که ایندو کوه بلندند ، ولی هرگز از این بلندتر نخواهند شد ، بلکه بعکس ما با هر قطعه که میکشیم ، کوچکتتر خواهند شد . چرا ما نباید قدر به کندن این دو کوه باشیم ؟ " یوگون پس از رد نظر نادرست جی سو ، بدون کوچکتترین تزلزلی هر روز همچنان به کوه کنی ادامه داد . سر انجام خداوند بر سر رحم آمد و دو فرشته بزمین فرستاد که آن دو کوه را بدوش گرفتند و بجای دیگر حمل کردند (۷) در حال حاضر بر گرده خلق چین نیز دو کوه عظیم سنگینی میکند که یکی از آنها امپریالیسم و دیگری فئودالیسم نام دارد . حزب کمونیست چین دیر باز است که مصمم به از جا کندن این دو کوه گردیده . ما باید پیگیرباشیم ، ما باید بطور خستگی ناپذیر کار کنیم ، ما دل خدا را هم بدست خواهیم آورد . ولی این خدا کس دیگری جز توده های وسیع مردم چین نیست . در صورتیکه همه مردم بپاخیزند و باتفاق با یکدیگر این کوهها بپردازند ، آیا بازهم قادر به کندن این دو کوه نخواهیم بود ؟

دیروز من ضمن صحبت با دو نفر آمریکائی که میخواستند به ایالات متحد امریکا مراجعت کنند ، گفتم که دولت امریکا سعی میکند در کار ما تخریب نماید ، ولی ما هرگز چنین اجازه ای نخواهیم داد . ما با سیاست دولت امریکا در پشتیبانی از چانکایشک علیه حزب کمونیست مخالفیم . ولی باید اولاً خط فاصلی بین خلق امریکا و دولت ایالات متحده امریکا بکشیم و ثانیاً بین آنهائیکه در درون دولت امریکا سیاست را تعیین میکنند و کارمندان ساده فرق بگذاریم . من باین دو نفر باین نفر آمریکائی گفتم : " به اولیا امور دولت خود بگوئید که ورود شما امریکائیها به مناطق آزاد شده غدغن است ، زیرا سیاست شما مبنی بر پشتیبانی از چانکایشک علیه حزب کمونیست است ، و ما بشما هیچگونه اعتمادی نداریم . شما فقط در صورتی میتوانید به مناطق آزاد شده بیائید که بخواهید علیه ژاپن بجنگید . ولی ابتدا باید در این مورد پیمانی منعقد شود . ما بشما اجازه نمیدهیم که مثل دزد ها بهر سوراخی سر بکشید . پاتریک . ج . هارلی

علناً مخالف خود را با همکاری با حزب کمونیست چین اعلام کرده است (۸) ، ولی معلوم نیست که چرا شما باز میخواهید به مناطق آزاد شده ما بیایید و در اینجا اینور و آنور پرسه بزنید .

سیاست دولت امریکا در پشتیبانی از چانکایشک علیه حزب کمونیست نموداری از گستاخی مرتجعین امریکاست . ولی کلیه تلاشهای مرتجعین داخلی و خارجی دایر بر جلوگیری از پیروزی خلق چین محکوم به شکست است .

در جهان کنونی ، جریان عمده را دموکراسی و جریان مخالف را ارتجاعی که علیه دموکراسی برخاسته ، تشکیل میدهند . جریان مخالف ارتجاعی هم اکنون در تلاش است تا بر جریان عمده - استقلال ملی و دموکراسی توده ای - چیره گردد ، ولی این جریان مخالف هرگز نمیتواند به جریان عمده بدل شود . امروز همانطور که استالین مدتها پیش خاطر نشان ساخته ، هنوز سه تضاد بزرگ در جهان کهن وجود دارد که عبارتست از : اولی تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی ؛ دوم ، تضاد میان قدرتهای مختلف امپریالیستی ؛ و تضاد سوم ، تضاد بین کشور های مستعمره و نیمه مستعمره از یکطرف و کشور های متروپل امپریالیستی از طرف دیگر (۹) . این سه تضاد نه تنها هنوز موجودند ، بلکه حادثر و پر دامنه تر نیز گردیده اند . بعلت وجود و رشد این تضاد ها ، سر انجام روزی فرا خواهد رسید که جریان مخالف ارتجاعی ضد شوروی ، ضد کمونیستی و ضد دموکراتیک که هنوز موجود است ، از بین برود .

در این لحظه دو کنگره در چین برگزار گردیده است - یکی ششمین کنگره گومیندان و دیگری هفتمین کنگره حزب کمونیست است . هدفهای این دو کنگره کاملاً مختلفند : هدف یکی از آنها از بین بردن حزب کمونیست و تمام نیروهای دموکراتیک چین و کشاندن چین بسوی تاریکی است ؛ و هدف دیگری واژگون ساختن امپریالیسم ژاپن و دست نشاندگانش - نیروهای فئودالی چین - و ایجاد یک چین دموکراتیک نوین و سوق دادن چین بصوب روشنائی است . این دو مشی با یکدیگر در مبارزه اند . ما اعتقاد عمیق داریم که خلق چین تحت رهبری حزب کمونیست چین و در پرتو مشی هفتمین کنگره حزب کمونیست چین به پیروزی کامل دست خواهد یافت ، و مشی ضد انقلابی گومیندان ناگزیر با شکست مواجه خواهد گردید .

درباره اصلاح نظرات نادرست در حزب

(دسامبر ۱۹۲۹)

در سازمان حزبی سپاه چهارم ارتش سرخ نظرات غیرپرولتاریائی گوناگونی وجود دارند که در راه اجرای مشی صحیح حزب موانع بزرگی ایجاد می کنند. سپاه چهارم بدون اصلاح کامل این نظرات قطعاً قادر نخواهد بود وظایفی را که مبارزه کبیر انقلابی چین بر عهده اش گذارده است، انجام دهد. بدیهی است که سرچشمه پیدایش اینگونه نظرات نادرست در سازمان حزبی سپاه چهارم از آنجاست که ترکیب اساسی این سازمان حزبی بطور عمده از دهقانان و سایر عناصر دارای منشاء خرده بورژوائی تشکیل می گردد؛ ولی یکی از علل مهم وجود و رشد چنین نظرات نادرستی این است که ارگانهای رهبری حزب علیه اینگونه نظرات نادرست مشترکاً و مصممانه مبارزه نکرده اند و اعضای حزب را به اندازه کافی با روح مشی صحیح حزب پرورش نداده اند. این کنگره طبق روح نامه سپتامبر کمیته مرکزی تظاهر، سرچشمه و طرق اصلاح انواع نظرات غیرپرولتاریائی را در سازمان حزبی سپاه چهارم نشان می دهد و رفقا را به ریشه کن کردن کامل این نظرات دعوت می کند.

درباره روحیه نظامیگری

روحیه نظامیگری بین عده ای از رفقا در ارتش سرخ بطور وسیع شیوع یافته است. اشکال تظاهر این روحیه بدین گونه است :

۱- این رفقا کار نظامی را معیار کار سیاسی می دانند و نمی خواهند قبول کنند که کار نظامی فقط وسیله ای برای اجرای وظایف سیاسی است. بعضی ها حتی ادعا می کنند که « هر گاه کارهای نظامی خوب انجام بگیرند، کارهای سیاسی نیز بالطبع خوب جریان خواهند یافت؛ هر گاه کارهای نظامی درست انجام نگیرند، کارهای سیاسی هم نمی توانند خوب انجام بگیرند »؛ این به معنای آن است که قدمی فراتر نهاده شود و به امور نظامی نسبت به کارهای سیاسی نقش رهبری کننده داده شود.

۲- این رفقا گمان می کنند که گویا وظایف ارتش سرخ با وظایف ارتش سفید یکسان است و آن هم تنها جنگیدن می باشد. آنها درک نمی کنند که ارتش سرخ چین

سازمان مسلحی است که وظایف سیاسی انقلاب را انجام می دهد. ارتش سرخ به ویژه در حال حاضر به هیچ وجه نباید کار خود را به جنگیدن محدود سازد. ارتش سرخ علاوه بر عملیات جنگی جهت نابودی نیروهای نظامی دشمن، وظایف مهم دیگری نیز بر عهده دارد که عبارتند از: تبلیغ کردن بین توده ها، سازمان دادن توده ها، مسلح کردن توده ها، کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی و تشکیل سازمانهای حزب کمونیست. ارتش سرخ صرفاً بخاطر جنگیدن نمیجنگد، بلکه به منظور تبلیغ کردن بین توده ها، سازمان دادن توده ها، مسلح کردن توده ها و کمک نمودن به توده ها برای ایجاد قدرت سیاسی انقلابی میجنگد. بدون این هدفها، جنگ مفهوم خود را از دست می دهد و علت موجودیت ارتش سرخ نیز از بین می رود.

۳- بدین جهت این رفقا از نظر سازمانی ارگانهای سیاسی ارتش سرخ را تابع ارگانهای نظامی می کنند و شعار « بگذار ستاد فرماندهی به امور خارج از ارتش رسیدگی کند » را مطرح مینمایند. رشد آتی اینگونه افکار خطر جدا شدن از توده ها، استقرار کنترل ارتش بر ارگانهای دولتی و سرپیچی از پذیرش رهبری پرولتاریا را دربر دارد و این بمثابه در غلطیدن به همان راه میلیتاریستی ارتش گومیندان خواهد بود.

۴- این رفقا در عین حال اهمیت گروههای مبلغ در کار تبلیغاتی را نادیده می گیرند و در مورد تشکل توده ها به امر ایجاد کمیته های سربازی در ارتش و سازماندهی توده های کارگران و دهقانان محلی کم بها می دهند و در نتیجه کار تبلیغاتی و تشکیلاتی کنار گذاشته می شود.

۵- آنها به هنگام پیروزی مغرور می شوند و به هنگام شکست افسرده و دلسرد.

۶- تعصب قسمتی. آنها فقط به سپاه چهارم می اندیشند ولی درک نمی کنند که یکی از مهم ترین وظایف ارتش سرخ مسلح کردن توده های محلی است. این همان روحیه گروه پرستی است منتها به مقیاس بزرگتر.

۷- عده قلیلی از رفقا که خود را در چهارچوب تنگ سپاه چهارم محصور کرده اند، چنین میپندارند که گویا غیر از سپاه چهارم هیچ نیروی انقلابی دیگری وجود ندارد. از همینجاست که تمایل فوق العاده شدید به حفظ نیروی خود و اجتناب از عملیات جنگی ناشی می شود. این از بقایای اپورتونسیسم است.

۸- برخی از رفقا که شرایط ذهنی و عینی را مورد توجه قرار نمی دهند، دچار بیماری انقلابیگری می شوند؛ آنها به کار پر زحمت و دقیق بین توده ها رغبتی نشان

نمی دهند بلکه تنها آرزوی قهرمانیهای بزرگ را در سر می پروراندند و در تصورات و خیالات خود غوطه ور میگردند. این از بقایای پوچیسم است (۱۰).

علل پیدایش روحیه نظامیگری :

- ۱- سطح نازل آگاهی سیاسی. از اینجاست که عدم درک نقش رهبری سیاسی در ارتش و عدم تشخیص تفاوت اساسی بین ارتش سرخ و ارتش سفید ناشی می شود.
- ۲- روحیه خاص ارتشهای مزدور. از آنجا که پس از هر پیکار تعداد کثیری اسرای جنگی به ارتش سرخ وارد می شوند و این عناصر نظرات و روحیه شدید ارتش مزدور را با خود می آورند، لذا در صفوف پایین تر اساس پیدایش روحیه نظامیگری گذارده می شود.
- ۳- از این دو علت عمومی ناشی می شود که عبارتست از اعتماد بیش از حد به نیروی نظامی و عدم اعتماد به نیروی توده های مردم.
- ۴- یکی از علل بروز روحیه نظامیگری در بعضی از رفقا عدم توجه جدی حزب به امور نظامی و عدم بررسی این امور است.

طرق اصلاح :

- ۱- باید سطح آگاهی سیاسی را در حزب از طریق آموزش ارتقاء داد، پایه های تئوریک روحیه نظامیگری را فرو ریخت و تفاوت اساسی میان ارتش سرخ و ارتش سفید را بطور دقیق تشخیص داد. در عین حال باید بقایای اپورتونیسم و پوچیسم را ریشه کن کرد و تعصب قسمتی را در سپاه چهارم از میان برداشت.
- ۲- باید کار تربیت سیاسی افسران و سربازان و بخصوص اسرای جنگی سابق را تقویت نمود. در عین حال ارگانهای دولتی محلی باید تا حد امکان کارگران و دهقانانی را که در مبارزه کار آزموده شده اند، انتخاب کنند و به صفوف ارتش سرخ اعزام دارند تا بدین ترتیب روحیه نظامیگری از لحاظ سازمانی تضعیف و سرانجام به کلی محو گردد.
- ۳- باید سازمانهای محلی حزب را به انتقاد از سازمانهای حزبی ارتش سرخ و همچنین ارگانهای دولتی توده ای را به انتقاد از ارتش سرخ برانگیخت تا بتوان از این طریق بر سازمانهای حزبی و افسران و سربازان ارتش سرخ تأثیر گذاشت.
- ۴- حزب باید امور نظامی را بطور جدی مورد توجه و بررسی قرار دهد. هر کاری که توده ها می کنند، باید قبلاً در حزب مورد بررسی قرار گیرد و درباره آن تصمیم گرفته شود.

۵- باید آئین نامه ارتش سرخ را تدوین کرد و در آن بطور دقیق وظایف ارتش سرخ، مناسبات بین دستگاههای نظامی و سیاسی، مناسبات بین ارتش سرخ و توده های مردم، حدود اختیارات کمیته های سربازی و همچنین مناسبات آنها را با ارگانهای نظامی و سیاسی مشخص نمود.

درباره دمکراسی افراطی

از زمانیکه سپاه چهارم ارتش سرخ دستورات کمیته مرکزی را پذیرفت، مظاهر دمکراسی افراطی به مراتب کمتر به چشم خورد. فی المثل قرارهای حزب نسبتاً بهتر اجرا شدند و دیگر هیچ کس درخواستهای بیجائی مانند اینکه در ارتش سرخ باید «سانترالیسم دمکراتیک از پائین به بالا» اجرا شود و یا اینکه «همه مسائل باید ابتدا در پائین مورد بحث قرار گیرند و سپس در بالا تصمیم گرفته شود» مطرح نکرد. ولی در واقع این کمتر شدن فقط جنبه موقتی و سطحی دارد و به هیچ وجه به معنی ریشه کن شدن آن نیست. به عبارت دیگر دمکراسی افراطی در مغز بسیاری از رفقا عمیقاً ریشه دوانده است. دلیل این مدعا بی رغبتی در اجرای تصمیمات حزب است که به اشکال مختلف تظاهر می کند.

طرق اصلاح :

۱- ریشه دمکراسی افراطی را باید در حوزه تئوری برکند. قبل از هر چیز باید به این خطر اشاره نمود که دمکراسی افراطی موجب اختلال در سازمانهای حزبی و حتی تلاشی کامل آنها می گردد، نیروی رزمنده حزب را تضعیف و یا حتی آن را کاملاً نابود می کند، حزب را از انجام وظایف مبارزاتی خود باز میدارد و در نتیجه انقلاب را به شکست می کشاند. علاوه بر این، باید خاطر نشان ساخت که دمکراسی افراطی از بیزاری اندیویدوآلیستی خرده بورژوائی نسبت به انضباط سرچشمه می گیرد. وقتی که چنین پدیده ای در حزب ظاهر شود، از نظر سیاسی و تشکیلاتی بصورت افکار دمکراتیک افراطی درمی آید. این افکار با وظایف مبارزاتی پرولتاریا به هیچ وجه سازگار نیستند.

۲- در قلمرو تشکیلات، باید اصول زندگی دمکراتیک را تحت هدایت مرکزیت دقیقاً اجرا کرد. طرق اجرای این اصول چنین اند :

الف - ارگانهای رهبری حزب باید برای رهبری مشی صحیحی اتخاذ کنند و وقتی مسئله ای پدید می آید، راه حل آن را بیابند تا بتوانند خود را بمثابه مرکز رهبری کننده عرضه بدارند.

ب - ارگانهای بالاتر باید با چگونگی وضع ارگانهای پائین تر و زندگی توده ها آشنائی بیابند تا بتوانند برای رهبری صحیح خود پایه ای عینی فراهم سازند.

ج - ارگانهای حزبی در مدارج مختلف نباید در حل مسائل بدون تعمق تصمیمی اتخاذ کنند؛ ولی وقتیکه تصمیمی گرفته شد، باید بطور قطع بموقع اجرا گذاشته شود.

د - کلیه تصمیمات مهم ارگانهای بالاتر حزب باید فوراً به ارگانهای پائین تر و کلیه اعضای حزب اطلاع داده شود. طریقه عمل این است که جلسات فعالین و یا جلسات عمومی حوزه های حزبی و یا حتی جلسات عمومی سازمان حزبی ستونها (۱۱) (اگر شرایط اجازه دهد) فراخوانده شوند و کسی اعزام گردد تا در این جلسات صحبت کند.

ه - ارگانهای پائین تر حزب و کلیه اعضای حزب باید دستورات ارگانهای بالاتر را دقیقاً مورد بررسی قرار دهند تا مضمون این دستورات را کاملاً درک کنند و بتوانند شیوه های اجرای آنها را تعیین نمایند.

درباره نظرات غیر تشکیلاتی

نظرات غیر تشکیلاتی در سازمان حزبی سپاه چهارم به اشکال زیرین تظاهر می کند :

اولاً - عدم تبعیت اقلیت از اکثریت. مثلاً، هنگامیکه پیشنهاد اقلیت رد می شود، آنها تصمیم سازمانی حزبی را صادقانه اجرا نمی کنند.

طرق اصلاح :

۱- در جلسات باید سعی شود که کلیه شرکت کنندگان حتی الامکان نظرات خود را بیان دارند و همچنین حق و باطل در کلیه مسایل مورد اختلاف روشن گردد و به هیچ وجه نباید به سازش و سنبل کردن مسایل مورد اختلاف تن داده شود. اگر مسئله ای در یک نشست حل نشد، باید بار دیگر آنرا به بحث گذاشت (مشروط به اینکه مانع کار نشود) تا نتیجه قطعی و روشنی بدست آید.

۲- یکی از مبانی انضباط حزبی تبعیت اقلیت از اکثریت است. اقلیت چنانچه نظرش رد شود، موظف است که از تصمیم اکثریت پشتیبانی کند. اقلیت در صورت لزوم می تواند مسئله را برای بحث مجدداً در جلسه مطرح سازد، ولی به هیچ وجه مجاز نیست عملی که مغایر تصمیمات اکثریت باشد، انجام دهد.

ثانیاً - انتقاد غیر تشکیلاتی :

۱- انتقاد درون حزبی سلاحی است که به امر استحکام تشکیلات حزب و تقویت نیروی رزمنده آن کمک می کند. ولی انتقاد در سازمان حزبی ارتش سرخ همیشه اینطور نبوده بلکه بعضی مواقع به حملات شخصی تبدیل شده است. در نتیجه ، این امر نه تنها به افراد، بلکه به سازمانهای حزبی نیز صدمه می زند. این یکی از مظاهر اندیویدوآلیسم خرده بورژوائی است. طریق اصلاح این پدیده ناسالم این است که به اعضای حزب بفهمانیم که منظور از انتقاد ارتقاء نیروی رزمنده حزب جهت نیل به پیروزی در مبارزه طبقاتی است و از انتقاد نباید بمثابه سلاحی برای حملات شخصی سوءاستفاده کرد.

۲- بسیاری از اعضای حزب در خارج از حزب به انتقاد می پردازند، نه در داخل حزب. علت آن است که اعضای ساده حزب هنوز اهمیت سازمان حزبی (جلسات حزبی و غیره) را درک نکرده اند و تصور می کنند که انتقاد درون سازمانی با انتقاد برون سازمانی فرقی نمی کند. راه اصلاح آن است که اعضای حزب را چنان تربیت کنیم تا به اهمیت سازمان حزبی پی ببرند و دریابند که هر انتقادی نسبت به کمیته حزبی و یا به رفقا باید در جلسات حزبی انجام گیرد.

درباره تساوی گری مطلق

زمانی تساوی گری مطلق در ارتش سرخ بطور جدی شیوع پیدا کرده بود. در اینجا به چند نمونه اشاره می کنیم : هنگام پرداخت مواجب سربازان زخمی، بعضی ها مخالفت می کردند که بین مجروحین خفیف و مجروحین سخت فرقی گذاشته شود و می خواستند که مواجب همگی یکسان باشد. هنگامی که اسبی در اختیار افسری گذاشته می شد، بعضی ها در نظر نمی گرفتند که این اسب برای کار او ضروری است بلکه آنرا یکی از اشکال عدم تساوی می شمردند. هنگام توزیع وسایل زندگی نیز تساوی مطلق مطالبه می شد و با این روش که در موارد خاص به عده ای قدری بیشتر داده شود، مخالفت می گردید. هنگام حمل برنج خواسته می شد که همه - بدون توجه به سن و وضع جسمانی - بطور مساوی حمل کنند. به هنگام منزل کردن مطالبه می شد که به همه بطور یکسان جا داده شود و وقتی ستاد فرماندهی بنای بزرگتری را برمی داشت، ناسزاگوئی آغاز می شد. در مورد بیگاری نیز تساوی طلب می شد و کسی که به او وظایف بیشتری محول می گردید، از انجام آن سر باز میزد؛ حتی بعضی اوقات کار به

جائی می رسید که وقتی برای دو مجروح فقط یک برانکار در دست بود، هیچ یک از آنها حمل نمی شد زیرا هر یک خواستار حق تقدم بر دیگری بود. این نمونه ها نشان می دهند که تساوی گری مطلق هنوز بین افسران و سربازان ارتش سرخ بطور جدی به چشم می خورد.

تساوی گری مطلق مانند دمکراسی افراطی در امور سیاسی محصول اقتصاد پیشه وری و خرده دهقانی است، منتها فرق بین این دو پدیده در آن است که یکی در زندگی سیاسی بروز می کند و دیگری در زندگی مادی.

طریق اصلاح :

باید خاطر نشان ساخت که تساوی گری مطلق در دورانی که سرمایه داری هنوز نابود نشده است، به جز یک تصور واهی دهقانی و خرده بورژوائی چیز دیگری نیست و حتی در جامعه سوسیالیستی نیز تساوی مطلق نمی تواند وجود داشته باشد، زیرا در آن موقع نعم مادی طبق اصل « از هر کس بقدر استعدادش و به هر کس بقدر کارش » و طبق مقتضیات کار توزیع می شوند. نعم مادی باید بین ابوابجمع ارتش سرخ بطور کلی یکسان تقسیم گردد مثلاً پرداخت حقوق مساوی به افسران و سربازان، زیرا شرایط کنونی مبارزه آنها ایجاب می کند. ولی باید با تساوی گری مطلق غیرموجه مبارزه کرد زیرا این پاسخگوی نیازمندیهای مبارزه نیست، بلکه بعکس مانع آنست.

درباره سوپژکتیویسم

برخی از اعضای حزب به شدت گرفتار سوپژکتیویسم اند. این امر در تحلیل اوضاع سیاسی و هدایت امور مانع بزرگی ایجاد می کند، زیرا که تحلیل سوپژکتیویستی اوضاع سیاسی و هدایت سوپژکتیویستی امور ناگزیر یا به اپورتونیسیم و یا به پوچیسم منجر می گردد. انتقاد سوپژکتیویستی در حزب، پرگوئی های بی اساس و یا سوء ظن نسبت به یکدیگر غالباً به منازعات غیر اصولی و از هم پاشیدگی سازمان حزبی میانجامد.

نکته دیگری که باید در رابطه با انتقاد درون حزبی خاطر نشان گردد، این است که بعضی از رفقا در انتقادات خود مسایل اصلی را نادیده می گیرند و توجه خود را فقط به مسایل فرعی محدود می سازند. آنها درک نمی کنند که وظیفه عمده انتقاد نشان دادن اشتباهات سیاسی و تشکیلاتی است. و اما نواقص شخصی در صورتی که به اشتباهات سیاسی و سازمانی مربوط نباشند، برای آنکه خاطر رفقا پریشان نگردد، نباید زیاد مورد ایراد قرار گیرند. وانگهی چنانچه دامنه چنین انتقاداتی بسط یابد، ممکن است که توجه

اعضای حزب فقط روی نواقص کوچک متمرکز شود، همه به افراد محتاط و جبون بدل گردند و وظایف سیاسی حزب بدست فراموشی سپرده شود؛ و این واقعاً خطر بزرگی است.

طریق اصلاح بطور عمده عبارت از این است که اعضای حزب بنحوی تربیت شوند که افکار آنها و زندگی حزبی از روح سیاسی و علمی آکنده شود. برای نیل به این هدف ما باید :

۱- به اعضای حزب بیاموزیم که در تحلیل اوضاع سیاسی و در ارزیابی نیروهای طبقاتی به عوض اینکه به تحلیل و ارزیابی سوپژکتیویستی متوسل شوند، شیوه مارکسیستی - لنینیستی را بکار بندند.

۲- باید توجه اعضای حزب را به تحقیق و بررسی شرایط اجتماعی - اقتصادی جلب نمائیم تا بدین وسیله بتوانند تاکتیک مبارزه و شیوه کار خود را معین سازند و همچنین باید به رفقا در فهم این مطلب کمک کنیم که بدون تحقیق و بررسی واقعیت موجود در گودال تصورات واهی و پوچسیم سرنگون خواهند شد.

۳- در انتقاد درون حزبی باید از سوپژکتیویسم و قضاوتهای اختیاری و انتقادات مبتذل پرهیز کرد؛ اظهارات بایستی مستند و انتقاد باید جنبه سیاسی داشته باشد.

درباره اندیویدوآلیسم

گرایشهای اندیویدوآلیستی در سازمانهای حزبی ارتش سرخ به اشکال زیرین تظاهر می یابند :

۱- انتقام جوئی. بعضی از رفقا که در داخل حزب از طرف یک رفیق سرباز مورد انتقاد قرار می گیرند، در خارج از حزب دنبال موقعیتی می گردند که از او انتقام بگیرند؛ ناسزا گوئی و کتک کاری یکی از طرق انتقام جوئی است. این اشخاص در درون حزب هم قصد انتقام جوئی دارند : « تو چون در این جلسه از من انتقاد کردی، من در جلسه آینده یقه ات را می چسبم و تلافی درمی آورم ». اینگونه انتقام جوئی تنها زائیده بینش اندیویدوآلیستی است که منافع طبقاتی و حزب را اصلاً در نظر نمی گیرد. هدف آن منافع متخاصم نیست بلکه بعضی از رفقای صفوف خود می باشد. اینگونه انتقام جوئی همچون خوره ایست که سازمان را می خورد و نیروی رزمنده آن را تضعیف می کند.

۲- روحیه گروه پرستی. بعضی از رفقا فقط به منافع گروه کوچک خود توجه می کنند و مصالح عمومی را نادیده می گیرند. گرچه این عمل ظاهراً بخاطر منافع شخص

معینی انجام نمی گیرد، ولی در واقع تنگ نظرانه ترین اندیویدوآلیسم در آن نهفته است که دارای تأثیر مسموم کننده و گریز از مرکز می باشد. روحیه گروه پرستی مدتی طولانی در ارتش سرخ متداول بود و گرچه اکنون در نتیجه انتقادات وارده وضع قدری بهبود یافته است، ولی بقایای روحیه گروه پرستی هنوز وجود دارد و برطرف کردن آن مستلزم صرف مساعی باز هم بیشتری است.

۳- مزدور منشی. بعضی ها در نمی یابند که حزب و ارتش سرخ ابزار اجرای وظایف انقلابند و هر یک از آنان خود جزئی از این مجموع می باشند. آنها درک نمی کنند که خود موجدین انقلابند و در نتیجه فقط در مقابل رؤسا احساس مسئولیت می نمایند و گمان می کنند که در برابر انقلاب آنها را مسئولیتی نیست. یک چنین روحیه پاسیو مزدور منشانه نسبت به انقلاب نیز از مظاهر اندیویدوآلیسم است. و درست به همین علت است که ما هنوز دارای فعالین زیادی نیستیم که بدون قید و شرط خود را در خدمت انقلاب بگذارند. اگر ما روحیه مزدور منشی را برطرف نسازیم، صفوف فعالین ما توسعه نخواهد یافت و بار وظایف دشوار انقلاب کما فی السابق بر گرده عده قلیلی سنگینی خواهد کرد. و این امر مسلماً در مبارزه ما تأثیر بسیار نامطلوبی خواهد گذاشت.

۴- راحت طلبی. در ارتش سرخ نیز افرادی که اندیویدوآلیسم در آنها بصورت راحت طلبی تظاهر می کند، کم نیستند. آنها همیشه میل دارند که واحدهایشان به شهرهای بزرگ اعزام گردند. کشش آنها به سوی شهرها بخاطر کار نیست، بلکه برای تن آسائی است. کار در مناطق سرخ که در آنجا شرایط زندگی دشوار است، به هیچ وجه مورد پسندشان نیست.

۵- پاسیویته و طفره رفتن از کار. بعضی از رفقا هر گاه که کاری مطابق میلشان انجام نگیرد، دچار پاسیویته می شوند و از کار کناره می گیرند. علت این امر بطور عمده نقصان کار تربیتی است، ولی گاهی نیز به علت برخورد نادرست رهبری در حل مسایل، در تقسیم کار و یا در اتخاذ تدابیر انضباطی است.

۶- تمایل به خروج از ارتش. هر روز بر تعداد کسانی که تقاضای انتقال از ارتش سرخ به کار محلی را دارند، افزوده می شود. این امر تنها ناشی از علل شخصی نیست بلکه علل دیگری نیز دارد: الف - شرایط مادی زندگی در ارتش سرخ بسیار دشوار است؛ ب - افراد از مبارزه طولانی خسته شده اند؛ ج - رهبری نسبت به حل مسایل، تقسیم کار و یا اتخاذ تدابیر انضباطی درست برخورد نمی کند.

طریق اصلاح :

قبل از هر چیز باید کار تربیتی را تقویت کرد تا از نظر ایدئولوژیک بتوان بر اندویدوآلیسم فایق آمد. سپس باید نسبت به حل مسائل، تقسیم کار و اتخاذ تدابیر انضباطی بطور صحیح برخورد نمود. ضمناً باید برای بهبود شرایط مادی زندگی در ارتش سرخ تدابیری اتخاذ شود و از هر امکانی جهت استراحت و تقویت قوای نظامیان استفاده کرد تا بدین ترتیب شرایط مادی آنان بهبود یابد. ما باید در ضمن کار آموزشی توضیح دهیم که اندویدوآلیسم از نظر ریشه اجتماعی انعکاسی است از ایدئولوژی خرده بورژوازی و بورژوازی در حزب.

درباره روحیه یاغیگری

به علت وجود عده کثیری عناصر ولگرد در صفوف ارتش سرخ و وجود توده عظیمی از عناصر آن در سراسر کشور و بخصوص در استانهای جنوبی، روحیات سیاسی ایکه مختص یاغیان است، در ارتش سرخ پیدا شده است. تظاهر این روحیات به اشکال زیرین است :

۱- بعضی ها نمی خواهند از طریق کار پر زحمت و دشوار در ایجاد پایگاهها و استقرار حکومت توده ای نفوذ سیاسی ما را زیاد کنند بلکه می خواهند آن را فقط از طریق عملیات متحرک پارتیزانی انجام دهند.

۲- بعضی ها در توسعه ارتش سرخ بجای اینکه نیروهای منظم ارتش سرخ را از طریق توسعه دسته جات محلی گارد سرخ و واحدهای محلی ارتش سرخ رشد دهند، مشی « خریدن اسب و اجیر کردن سوارکار » و « سربازگیری از فراریان و پذیرفتن آشوبگران » را تعقیب می کنند.

۳- بعضی ها صبر و حوصله ندارند که مشترکاً با توده ها در مبارزه سخت شرکت کنند، بلکه فقط می خواهند هر چه زودتر به شهرهای بزرگ برسند تا بتوانند به میخوارگی و تن پروری بپردازند. این مظاهر روحیه یاغیگری در راه انجام وظایف صحیح ارتش سرخ موانع بزرگی ایجاد می کنند و از اینرو برطرف ساختن چنین روحیه ای از زمره هدفهای عمده مبارزه ایدئولوژیک در درون سازمانهای حزبی ارتش سرخ به شمار می رود. باید دانست که در شرایط کنونی راه و رسمهای یاغیگری از نوع « حوان چائو » (۱۲) و « لی چوان » (۱۳) به هیچ وجه جایز نیست.

طرق اصلاح :

- ۱- ریشه کن کردن روحیه یایگیری از طریق تقویت کار تربیتی و انتقاد از نظرات نادرست.
- ۲- تقویت کار تربیتی بین صفوف اصلی ارتش سرخ و اسیرانی که تازه به عنوان سرباز در ارتش سرخ قبول شده اند بخاطر غلبه بر روحیاتی که مختص ولگردان و اوباشان است.
- ۳- جلب فعالینی از میان کارگران و دهقانان که در مبارزه کارآزموده شده اند به صفوف ارتش سرخ و بدین ترتیب تغییر دادن ترکیب طبقاتی ارتش سرخ.
- ۴- ایجاد واحدهای جدید ارتش سرخ از توده های کارگران و دهقانان مبارز.

درباره بقایای پوچیسیم

مبارزه با پوچیسیم در سازمانهای حزبی ارتش سرخ انجام گرفته است ولی این هنوز کافی نیست. از این رو در ارتش سرخ هنوز بقایای پوچیسیم وجود دارد که به اشکال زیرین بروز می کند : ۱- اقدامات کورکورانه بدون در نظر گرفتن شرایط ذهنی و عینی ؛ ۲- اجرای ناکامل و غیرقطعی سیاست حزب ما درباره شهرها ؛ ۳- ضعف انضباط نظامی، بخصوص پس از شکست های نظامی ؛ ۴- آتش زدن خانه ها توسط بعضی از واحدها ؛ ۵- تیرباران سربازان فراری خودی و تنبیهات بدنی که خود نشانه ای از پوچیسیم است. منشاء اجتماعی پوچیسیم عبارت است از پیوند ایدئولوژی لمپن پرولتاریا با ایدئولوژی خرده بورژوازی.

طرق اصلاح :

- ۱- از بین بردن پوچیسیم از نظر ایدئولوژیک.
- ۲- اصلاح عملیات پوچیستی به وسیله مقررات و رهنمودهای سیاسی.

علیه لیبرالیسم

ما طرفدار مبارزه فعال ایدئولوژیک هستیم ، زیرا این مبارزه سلاحی است که وحدت را در درون حزب و سازمانهای انقلابی به سود پیکار ما تضمین می کند. این سلاح را هر کمونیست و هر انقلابی باید به دست گیرد.

اما لیبرالیسم مبارزه ایدئولوژیک را رد می کند و صلح و آرامش غیراصولی را توصیه می نماید و از این رو موجب پیدایش یک شیوه عمل منحط و مبتذل می گردد و در حزب و سازمانهای انقلابی بعضی از واحدها و افراد را به فساد سیاسی می کشاند. لیبرالیسم به اشکال گوناگون تظاهر می یابد.

وقتی به روشنی معلوم شود که شخصی اشتباه کرده است ولی فقط به این علت که او یک نفر آشنا، یک همشهری، یک هم کلاسی، یک دوست صمیمی، یکی از عزیزان، یک همکار یا زیر دست قدیمی است، از بحث اصولی با او سر باز زدن، برای حفظ صلح و دوستی کارها را به حال خود رها کردن، یا بخاطر حفظ مناسبات حسنه به عوض حل نهایی مسایل به آنها بطور سطحی برخورد کردن. نتیجه این خواهد شد که هم جمع لطمه ببیند و هم شخص مورد نظر - این است اولین شکل ظهور لیبرالیسم.

در غیاب افراد، بدون احساس مسئولیت از آنها انتقاد کردن، پیشنهادات خود را بطور فعال به تشکیلات ارائه ندادن. نظرات خود را درباره اشخاص در حضورشان مطرح نکردن ولی پشت سر آنها حرف زدن؛ از صحبت در جلسات خودداری نمودن، ولی پس از جلسه پرحرفی کردن. نسبت به اصول زندگی کلکتیو بی اعتنا بودن و خود را به ولنگاری و بی بند و باری عادت دادن - این است دومین شکل ظهور لیبرالیسم.

هر کاری که به شخص خود مربوط نباشد، به دست پیش آمدها سپردن؛ در صورت وقوف کامل به نادرستی مطلبی از اظهار نظر درباره آن تا حد ممکن خودداری کردن. رندانه در صدد حفظ و نگهداری خود برآمدن و فقط شخص خود را از ارتکاب به اشتباه مصون نگاه داشتن - این است سومین شکل ظهور لیبرالیسم.

از دستورات اطاعت نکردن و نظرات خود را بر آنها ارجح دانستن؛ فقط از تشکیلات توقعات بیجا داشتن ولی از انضباط تشکیلاتی بوئی نبردن - این است چهارمین شکل ظهور لیبرالیسم.

به عوض اینکه بخاطر وحدت یا ترقی و یا به نظم و ترتیب درآوردن کارها به بحث و جدل پرداختن و علیه نظرات نادرست مبارزه کردن، به حملات شخصی توسل جستن، دعوا و مرافعه به راه انداختن، کینه و دشمنی خود را بیرون ریختن و انتقام جویی کردن - این است پنجمین شکل ظهور لیبرالیسم.

رد نکردن نظرات نادرستی که شنیده می شود و حتی اظهارات عناصر ضدانقلابی را شنیدن ولی گزارش ندادن بلکه آنها را چنان با خونسردی تلقی کردن که گویا اصلا اتفاقی نیافتاده است - این است ششمین شکل ظهور لیبرالیسم.

در میان توده ها بودن ولی تبلیغ و تهییج نکردن، در جلسات صحبت نکردن، تحقیق ننمودن، از وضع توده ها سؤال نکردن، به درد توده ها نرسیدن، در برابر توده ها بی تفاوت بودن، فراموش کردن اینکه او یک کمونیست است و بالاخره یک عضو حزب کمونیست را با اشخاص معمولی غیرکمونیست هم طراز ساختن - این است هفتمین شکل ظهور لیبرالیسم.

در برابر اعمال کسی که منافع توده ها را پایمال می کند، خشمگین نشدن، تذکر ندادن، جلوی او را نگرفتن و برای او دلیل و منطق نیاوردن، بلکه جلوی او را باز گذاشتن - این است هشتمین شکل ظهور لیبرالیسم.

با جدیت کار نکردن، برنامه معین و سمت مشخصی نداشتن، بلکه کارها را بطور سرسری انجام دادن و زندگی را به دست پیشامدها سپردن - « تا زمانی که انسان راهب است، فقط کارش به صدا درآوردن ناقوس است » - این است نهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

خویشتن را آنچنان شخصی دانستن که خدمات ذیقیمتی در راه انقلاب انجام داده است، به سابقه خود نازیدن، شایستگی انجام وظایف مهم را نداشتن ولی از به عهده گرفتن مأموریت های کم اهمیت تر سر باز زدن، در کار لاقیدی و در تحصیل سستی از خود نشان دادن - این است دهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

به اشتباهات خود پی بردن، ولی بخاطر اصلاح آنها تلاش نکردن، نسبت به شخص خود روش لیبرالیستی اتخاذ کردن - این است یازدهمین شکل ظهور لیبرالیسم.

البته می توان موارد دیگری نیز برشمرد، ولی این یازده ماده انواع عمده آنها می باشند. اینها همه اشکال ظهور لیبرالیسم هستند.

لیبرالیسم در یک جمع انقلابی پدیده ایست بسیار زیانبخش. لیبرالیسم به منزله خوره ایست که یکپارچگی و وحدت را به تدریج می خورد، پیوندها را می گسلد و موجب پاسیویته در کار و اختلاف نظر می گردد. لیبرالیسم بر باد دهنده تشکیلات محکم و انضباط محکم صفوف انقلابی است، مانع اجرای کامل رهنمودهای سیاسی است و بالاخره سازمانهای حزبی را از توده هایی که تحت رهبری حزب قرار دارند، جدا و دور می سازد. این گرایش فوق العاده بدی است.

لیبرالیسم از خودخواهی خرده بورژوازی سرچشمه می گیرد و منافع شخصی را بر مصالح انقلاب مقدم می شمارد بطوری که این خود موجب سربلند کردن لیبرالیسم ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی می گردد.

لیبرالها به اصول مارکسیسم به دیده دگمهای خشک تجریدی می نگرند. آنها مارکسیسم را می پسندند ولی حاضر نیستند آن را به مرحله عمل درآورند و یا آن را کاملاً به مرحله عمل درآورند؛ آنها حاضر نیستند مارکسیسم را جایگزین لیبرالیسم خود نمایند. این اشخاص هم صاحب مارکسیسم خاص خودند و هم لیبرالیسم خویش را حفظ می کنند؛ آنها از مارکسیسم دم می زنند ولی به شیوه لیبرالیسم عمل می کنند؛ در مورد دیگران مارکسیسم را به کار می بندند ولی در مورد خود لیبرالیسم را. در انبان آنها هم این موجود است و هم آن، و هر کدام مورد استعمال ویژه ای دارد. چنین است شیوه تفکر برخی از افراد.

لیبرالیسم یکی از تظاهرات اپورتونیسم است و از اساس با مارکسیسم در تضاد است. لیبرالیسم پدیده ایست منفی که اثرش بطور عینی فقط کمک به دشمن است، به همین جهت است که دشمن از وجود لیبرالیسم در میان ما خرسند می گردد. این است ماهیت لیبرالیسم؛ لیبرالیسم را در صفوف انقلاب به هیچ وجه جایی نیست.

ما باید در پرتو روح مثبت مارکسیسم بر لیبرالیسم که منفی است، غلبه کنیم. یک کمونیست باید رک، صادق و فعال باشد، مصالح انقلاب را گرانبهاتر از جان خود بداند و منافع شخصی را تابع مصالح انقلاب نماید؛ او باید همیشه و در همه جا بر روی اصول صحیح پافشاری کند و علیه هر گونه فکر و عمل نادرست بطور خستگی ناپذیر مبارزه نماید تا آنکه زندگی کلکتیو حزب را مستحکم و رابطه حزب را با توده ها استوار گرداند؛

او باید به حزب و توده ها بیشتر از هر شخص دیگری توجه کند؛ باید به دیگران بیشتر از شخص خود توجه کند. تنها در چنین صورتی است که او را می توان یک فرد کمونیست نامید.

همه کمونیستهای وفادار، صادق، فعال و شرافتمند باید برای مبارزه علیه گرایش های لیبرالی برخی از افراد متحد شوند و بکوشند آنان را به راه راست هدایت کنند. این یکی از وظایف ما در جبهه ایدئولوژیک است.

۷ سپتامبر ۱۹۳۷

یادداشت ها

۱ - در باره این داستان رجوع شود به « لبه زی » .

۲ - پاتریک . ج . هارلی یکی از سیاستمداران مرتجع حزب جمهوری خواه ، در
واخر سال ۱۹۴۴ بسمت سفیر کبیر آمریکا در چین منصوب شد . پشتیبانی وی از
سیاست ضد کمونیستی چانکایشک مخالف شدید مردم چین را برانگیخت و بدین علت
بود که او مجبور شد در نوامبر ۱۹۴۵ از شغل خود استعفا دهد . هالی طی یک مصاحبه
مطبوعاتی دولت امریکا بتاريخ ۲ آوریل ۱۹۴۵ در واشنگتن مخالفت عنی خود را با
همکاری با حزب کمونیست چین اعلام داشت . برای اطلاع از جزئیات این موضوع رجوع
کنید به « هم آوازی هالی و چانکایشک شکست خورد » جلد حاضر .

۳ - استالین « در باره اصول لنینیسم » ، قسمت اول « ریشه هاب تاریخی
لنینیسم » .

۴ - نورمن بسیون ، عضو حزب کمونیست کانادا و جراح معروفی بود . در ۱۹۳۶
زمانیکه اسپانیا مورد تهاجم راهزنان فاشیست آلمان و ایتالیا قرار گرفت ، او به جبهه
جنگ رفت و به خلق اسپانیا که علیه فاشیسم مقاومت میکرد خدمت نمود . در ۱۹۳۷
هنگامیکه جنگ مقاومت ضد ژاپنی چین در گرفت ، او در رأس یک گروه پزشکی که
مرکب از کانادائی و امریکائی ها بود ، به مناطق آزاد شده چین آمد در آوریل ۱۹۳۸ وی
از راه بین ان به منطقه مرزی شان سی - چاهار حه به عزیمت کرد و در آنجا مدت دو
سال کار نمود و در از خود گذشتگی ، فداکاری و حس وظیفه شناسی نمونه بود دکتر
بسیون در ۱۲ نوامب ۱۹۳۹ در حین معالجه سربازان مجروح مسموم شد و در شهرستان
تان از استان حه به در گذشت.

۵ - مراجعه شود به استالین : « در باره اساسهای لنینیسم » ، بخش ششم «
مسئله ملی »

۶ - رفیق جان سی ده سرباز هنگ نگهبانی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین
بود . او در سال ۱۹۳۳ به صفوف انقلابی پیوست و در راه پیمانی طولانی شرکت جست
و در حین انجام وظیفه زخمی شد . رفیق جان سی ده کمونیست بود و صادقانه بخلق
خدمت میکرد . او در ۵ سپتامبر ۱۹۴۴ در اثنای تهیه ذغال چوب در کوهستانهای
شهرستان ان سای واقع در شمال استان شنسی در اثر ریزش کوره زغال در گذشت .

۷- سی ما چیان ادیب و مورخ معروف سده دوم قبل از میلاد مؤلف « یادداشتهای تاریخی » است که شامل ۱۳۰ فصل میباشد. در اینجا قسمتی از « پاسخ به نامه ژن شائو چینگ » او نقل گردیده است.

۸- لی دین یکی از متنفذین روشن بین بخش شمالی استان شنسی بود که در آزمان به معاونت رئیس دولت منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا انتخاب گردید. ۹- مقصود مجموعه تعداد جمعیت منطقه مرزی شنسی - گان سو - نین سیا و مناطق آزاد شده چین شمالی، مرکزی و جنوبی است.

۱۰- پس از شکست انقلاب در سال ۱۹۲۷، در حزب کمونیست چین مدتی گرایش « چپ » پوچیستی بروز می کرد. طرفداران پوچیسم که انقلاب چین را « انقلاب پی در پی » و وضع انقلابی چین را در حال « اعتلای بلانقطاع » می دانستند، از اقدام به عقب نشینی منظم سر باز زده و تلاش می کردند تا با شیوه های کماندستی و با اتکاء به عده قلیلی از اعضای حزب و عده ناچیزی از مردم در سراسر کشور اشتباهاً دست به قیامهای محلی زدند که به هیچ وجه امید پیروزی نداشت. در اواخر سال ۱۹۲۷ این عملیات پوچیستی بطور وسیع شیوع یافته بود ولی در اوایل ۱۹۲۸ به تدریج از شدت آن کاسته شد. معهداً بعضی از اعضای حزب کما فی السابق دارای چنین روحیه ای بودند. پوچیسم درست مترادف ماجراجوئی است.

۱۱- ستون ارتش سرخ در آن زمان تقریباً مساوی بود با یک هنگ پیاده نظام -

مترجم.

۱۲- حوان چائو اهل شهرستان یوان جیو از ناحیه تسائو جو (امروز شهرستان حه زه از استان پین یوان) رهبر قیام دهقانی اواخر دوران سلسله تان بود. حوان چائو در سال ۸۷۵، سال دوم چیان فوسی زون سلسله تان به منظور همسوئی با قیام وان سیان جی مردم را به دور خود جمع کرد و پس از آنکه وان سیان جی کشته شد، حوان چائو بقایای دسته جات او را به نیروهای خود ملحق نمود و خود را « سردار کبیری که به آسمان حمله می برد » خواند. حوان چائو با نیروهای شورشی خود دو بار به آن سوی شان دون لشکرکشی کرد و برای نخستین بار از استان شان دون به حه نان رفت و از آنجا به استانهای ان هوی و حوبه لشکر کشید و سپس به شان دون بازگشت. حوان چائو برای دومین بار از استان شان دون خارج شد و از طریق حه نان به جیان سی رفت، سپس از خاور استان حه جیان وارد استانهای فوجیان و گودان دون شد و از آنجا از راه گوان سی و حونان به استان حوبه رفت و مجدداً به خاور یعنی به استانهای ان هوی و

جه جیان بازگشت، پس از آن از رودخانه هوای گذشت، وارد استان حه نان شد، شهر لوه یان را به تصرف درآورد و با زد و خورد گردنه تون گوان را متصرف گشت و بالاخره شهر چان ان را اشغال کرد. پس از تصرف چن ان، حوان چائو تأسیس امپراطوری چی را اعلام نمود و خود را امپراطور نامید. حوان چائو سپس در نتیجه تفرقه و نفاق داخلی (یکی از سرداران او به نام جووین به امپراطور سلسله تان تسلیم شد) و حمله نیروی لی که یون، رئیس عشایر شا تو، چان ان را از دست داد و به استان حه نان عقب نشست و از آنجا به شان دون مراجعت کرد و سرانجام شکست خورد و انتحار کرد. جنگ حوان چائو که ده سال به طول انجامید، یکی از معروفترین جنگهای دهقانی تاریخ چین بشمار می رود که تاریخ نویسان وابسته به طبقات حاکمه قدیم آنرا چنین توصیف می کنند: « مردم که از مالیات سنگین به ستوه آمده بودند، سعی می کردند به ارتش وی ملحق گردند. « ولی از آنجا که او فقط به جنگهای متحرک می پرداخت و پایگاههای نسبتاً محکمی برای خود ایجاد نکرده بود، قوای مسلحش را « دسته جات یاغیان » می نامیدند.

۱۳- لی چوان(لی زی چن) متولد شهرستان میجی از استان شنسی، رهبر قیام دهقانی است که در اواخر سلطنت سلسله مین بر پا شد. در سال ۱۶۲۸، سال اول چون جن سی زون سلسله مین در شمال استان شنسی، امواج قیامهای دهقانی به حرکت درآمدند. لی زی چن به دسته قیام کنندگان تحت رهبری گائو یین سیان ملحق شد. گائو یین سیان از استان شنسی، حه نان و سپس به ان هوی لشکرکشی کرد و از آنجا مجدداً به شنسی بازگشت. گائو یین سیان در سال ۱۶۳۶ وفات کرد ولی زی چن به نام چوان شاه پیشوای قیام گردید. شعار عمده لی زی چن در میان توده های مردم چنین بود: « طرفدار چوان شاه باش تا از مالیات غله معاف گردی ». لی زی چن انضباط سختی در ارتش خود برقرار کرده بود. او اعلام نمود: « آدم کشی به معنای کشتن پدرم و اعمال منافی عفت نسبت به زنان به معنای هتک ناموس مادرم است ». از اینرو لی زی چن طرفداران بسیار زیادی پیدا کرد و دسته جات وی قوای عمده جنبش دهقانی آن دوران گردید. ولی او پایگاههای نسبتاً استواری برای خود ایجاد نمی کرد بلکه پیوسته از نقطه ای به نقطه دیگر در حرکت بود. پس از اینکه لی زی چن چوان شاه شد، به استان سی چوان لشکر کشید و از آنجا به جنوب استان شنسی عزیمت کرد و سپس از استان حوبه گذشته، به طرف حه نان حرکت کرد و به زودی شهر سیان یان واقع در استان

حوبه را تصرف کرد و سپس از طریق حه نان مجدداً به شنسی بازگشته ، شهر سی ان را متصرف شد و در سال ۱۶۴۴ از استان شان سی عبور کرد و پکن را تصرف نمود. ولی به زودی بوسیله حملات متحد اوسان گوی سردار نظامی سلسله مین و ارتش تسین که با وی ساخت و پاخت کرده بود، مغلوب گردید.

